

## به مناسبت روز معلم

### بتول قطبی

معلم گرامی برخلاف سنت رایج قصد تکریم و تجلیل تو را ندارم. بلکه نگاهی انتقادی دارم به عملکرد بعضی از آموزگاران که مجریان نظام آموزشی هستند. مجریانی که گاهی نه تنها از مقررات مثبت فعلی (ممنوع بودن تنبیه بدنی در سیستم آموزشی) استفاده مطلوب را نمی‌کند بلکه فراتر از آن سبب آزار کودکان معصومی می‌شوند که مؤثرترین سال‌های زندگی‌شان را با آنان سپری می‌کنند و در نتیجه خاطره‌ای ناخوشایند برای همیشه در ذهن آنان بجای می‌گذارند. امیدوارم که این نقد را برتابی.

مربی‌گری حرفه‌ای است که در باورهای فرهنگی ما از تقدس خاصی برخوردار است. این تقدس به نوعی پارادوکسیکال است، از یکسو آن را در هاله‌ای قرار می‌دهد که نقد معلمین را به تابو تبدیل می‌کند، اما از سوی دیگر بدلیل بارگرانی که بر دوش مربیان می‌گذارد لازم است که عملکرد آموزشی - تربیتی آنان از صافی نقد بگذرد، زیرا مدارس مهمترین نیروها در تقویت رشدشناختیکودکان است شکستن این تقدس و نقد این عملکرد در زمینه (کودک‌آزاری (به دلایل متعدد و پیامدهای آتی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

همه ما بارها از آزار کودکان گفته ایم و شنیده ایم، اما این پدیده غیر انسانی را عمدتاً در حیطه خانواده به چالش کشیده ایم و برجسته کرده ایم و کمتر در حوزه عمومی و عرصه آموزشی یعنی مدارس مورد تحقیق و نقد و بررسی قرار داده ایم. با نگاهی به دوران کودکی خود و فرزندان مان هر یک از ما خاطرات کم و بیش تلخی را بیاد می‌آوریم که ناشی از رفتارهای سوء و مخرب آموزگاران ناآگاه از نتیجه برخوردشان با دانش‌آموزان، بوده است. زمانی که مقایسه شدیم و مورد تبعیض قرار گرفتیم بهر دلیلی اعم از جنبه انضباطی رفتاری، درسی، هوشی، ...

وقتی که تحقیر و تنبیه شویم، کلامی، فیزیکی، روانی و یا با زبان اندامی. آنگاه که دیده نشدیم و شنیده نشدیم با گوش نکردن، با دعوت به سکوت و حرف شنوی که به نوعی فضیلت تلقی می‌شود و یا زمانی که یک تأیید از سوی معلمان می‌توانست دنیای کودکی مان را سرشار سازد اما از آن محروم شدیم.

این روند ادامه یافت هنگامی که بمباران شدیم با شیوه آموزشی آمرانه و یکسویه و بر سرمان تلی از محفوظات فرود آمد و خلاقیت‌های مان سرکوب شد و

پرسش‌های مان بی‌پسند ماند و بجای میزگردی که گردش جمع شویم و بیاموزیم مشارکت را، آموزشی سلطه‌گرانه از بالا به پایین بر ما تحمیل شد و آموختیم اطاعت را و در ازای آنکه تحقیق و تفحص و پرسشگری و اندیشیدن بیاموزیم حفظ کردن، نیدیشیدن و فرمانبری آموختیم.

آیا این‌ها مصداق بارز آزار نیست؟

قصدم سیاه‌نمایی نیست، اما این بخشی از واقعیت آموزشی ماست، هرچند نمی‌توان نقش معلمین دلسوزی را که در همین سیستم آموزشی با توجه به محدودیت‌ها نقشی متفاوت را رقم زده و منشأ اثر بوده‌اند را نادیده گرفت.

ریشه در کجاست؟

عدم آگاهی معلمان و به روز نشدن دانش آن ها در زمینه تعلیم و تربیت، تعداد زیاد دانش آموزان در کلاس و عدم فرصت کافی برای برقراری ارتباط پویا و سازنده بین معلم و شاگرد و شناخت تفاوت های فردی، البته در سیستم رفتارنگر \* آموزشی فعلی ما که مبتنی بر نظریات جان لاک، دیوید هیوم و رنه دکارت است، اعتقاد به تفاوت های فردی نیست. عدم تأمین اقتصادی معلمان و در نتیجه کاهش انگیزه کار مفید و یا بطور کلی ضعف و ناکارآمدی رویکرد آموزشی) موجود. (اما آنچه مسلم است این است که کلاس های درسی سنتی رایج که در آن معلم تنها مرجع دانش و دانای مطلق، تصمیم گیرنده نهایی و متکلم الوحده است، از دانش آموزان انسان هایی منفعل، مکلف و مطیع می سازد، درحالیکه در یک کلاس درس سازه نگر، دانش آموزان، دانش خود را می سازند، بجای جذب افکار دیگران به افکار خود می اندیشد و تولید فکر می کنند، موضوعات توسط خود دانش آموزان انتخاب می شوند و معلم در پاسخ به نیازهای کودکان آنان را راهنمایی می کند. در این گونه کلاس های درسی که تحت تأثیر فلسفه پیازه و ویگوسکی است، دانش آموزان بجای آنکه با یکدیگر مقایسه شوند، با رشد قبلی خودشان مقایسه می شوند و بدین ترتیب است که انسان هایی با انگیزه، خلاق، متفکر و کنکاشگر ساخته می شوند.

کودکان به لحاظ جایگاه متفاوت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که از آن برمی خیزند، فی نفسه از نوعی فضای تبعیض آمیز رنج می برند، آیا وقتی که آن ها را علناً و از هر جهت مورد مقایسه قرار می دهیم، ستم مضاعفی را به آن ها تحمیل نکرده ایم، آیا بهتر نیست با ایجاد فضای مشارکت، رقابت را کاهش دهیم و با شناخت توانائی های بالقوه کودکان، آن ها را به توانائی های بالفعل تبدیل کنیم و بدین ترتیب از آزار کودکان مان دست برداریم.

باتوجه به ذات پویای آموزش آیا اصرار بر شیوه های آموزشی کهن ناکارآمد به دور از عقلانیت و انسانیت نسیت. آیا بهتر نیست برای همگام شدن با سیر تحولات جهانی به آموزش خلاقانه کودکان و الگوپردازی از رویکردهای نوین آموزشی بیش از پیش اهتمام بورزیم تا زمینه رشد خلاقیت های فردی آنان رافراهم سازیم.

چگونه این مهم محقق می شود؟

آیا سزاوار نیست که حداقل مربیان و مسئولین آموزشی از ظرفیت های کنونی سیستم حداکثر بهره برداری را بنمایند، ضمن آنکه با بازنگری در نظام آموزشی با استفاده از متخصصین تعلیم و تربیت پردازند. شاید این سخن کوتاه مقدمه ای باشد بر آنکه به تجدیدنظر در باورهای سنتی خویش پردازیم. و با فراهم ساختن فضایی منعطف، پذیرای ایده های نو در آموزش باشیم.

۱- دوگانه، متضاد: paradoxical=contradictory

۲- موضوعی که صحبت کردن درباره آن در عرف جایز نیست: Taboo=Unspeakable

۳- رشد شناختی عبارت است از تفسیرات در توانائی های عقلانی از جمله: توجه، حافظه، دانش عملی و روزمره، حل مسئله، قدرت تخیل، خلاقیت و زبان

\*روش رفتارنگر: روشی است که محرک نقش عمده ای در آن ایفا می کنند و از نظر آن ها هیچ رفتاری بدون محرک شکل نمی گیرد و از سوی دیگر معتقد به کنترل رفتار از طریق تشویق و تنبیه و یا خاموشی هستند و ارزیابی به شیوخ کمی در آن متدوال است.

Constructivist: اصطلاحی است که طرفداران رویکردهای نوین آموزشی از آن استفاده می کند